

نواندیشی در بلاغت

امین الخولی

ترجمه: سید محمود طیب حسینی

چکیده:

مقاله «نوسازی بلاغت» عنوانی است برگرفته از مقاله بلاغت تألیف امین الخولی که در دایرة المعارف الاسلامیه آمده است. امین الخولی در این مقاله پس از بیان معنای بلاغت و فصاحت و اشاره گذرا به پیشینه و تطورات این مصطلح به نقد بلاغت سنتی و رایج پرداخته است. مؤلف در این مقاله علوم بلاغت رایج را به اهل فلسفه و عجم که همواره در تاریخ ادبیات عربی سلطه داشته اند، نسبت داده و با نقد آن، تقسیم علوم بلاغت را به سه علم معانی، بیان و بدیع رد می کند. وی معتقد است این بلاغت هرچه بیشتر رنگ فلسفی گرفته، به خشکی گراییده و از زندگی مردم به ویژه حیات ادبی آنها دورتر شده است.

خولی همچنین تفکیک میان فصاحت و بلاغت و تفاوت معنای آنها را نمی پذیرد؛ همچنان که محدود کردن مطالعات بلاغی به تک جمله یا چند جمله به هم پیوسته را نمی پذیرد. به نظر وی مطالعات بلاغی دو هدف را دنبال می کند: هدف اول و نزدیک آن آسان سازی مطالعات

و دروس ادبی است، و هدف دوم و دورتر آن پیوند مطالعات ادبی با زندگی و احساسات و عواطف مردم است. وی سپس برای تحقیق این دو هدف پیشنهاد می دهد که در مطالعات بلاغی، واژه فصاحت کنار نهاد، و بلاغت نیز به دو قسم تقسیم گردد. بلاغت در الفاظ و بلاغت در معانی. در بخش اول به نقش آهنگی و دلالت الفاظ بر معانی در سه حوزه الفاظ مفرد، جمله، و بند و قطعه، و در بخش معانی نیز به مطالعه هنرهای گفتاری اعم از نظم و نثر پرداخته شود و این مطالعات به حوزه های جدیدی همچون: مقاله و قصه نیز بسط یابد. خولی در طرح نواندیشی بلاغتش، همچنین پیشنهاد می دهد بلاغت عجم و اهل فلسفه که همان بلاغت رایج در روزگار ماست، یکسر کنار نهاده و دو مقدمه دیگر به بلاغت افزوده شود: مقدمه ای در باب هنر، خاستگاه، اغراض و اقسام آن، و مقدمه ای روان شناسانه تا در سایه آن بتوان قوای انسانی مؤثر در حیات ادبی اش همچون: وجدان، احساس و خیال را شناخت و از طریق آن بلاغت و به طور کلی ادبیات را با زندگی پیوند داد.

مقاصد آن پردازند. از این رو، عالمان اصول فقه نیز - برای مثال - مباحث بلاغی دارند که به جای مقدمه لغوی برای علم اصول نوشته است و البته آن مقدمه حجیم و بزرگی است که مسائل آن نیز از مهم ترین مباحث اصولیان است. سکاکی به انحصار و اختصاص علم اصول فقه به مباحث دو علم معانی و بیان اشاره کرده و گفته:

«دقیقاً بررسی کن و کتاب های اصول فقه را ورق بزن و بین بیشتر ابواب اصول فقه از کدام علم گرفته شده؟ و چه کسانی عهده دار آن مباحث بوده اند؟»^۳

۴. هنگامی که فتوحات اسلامی گسترش یافت و دولت اسلامی قلمروش را از حدود چین به کرانه اترانتیک گستراند و اصناف مختلف بشر در زیر سایه آن قرار گرفتند، نیاز مسلمانان به مطالعه زبان عربی - که زبان رسمی دولت بود - زیادتر شد تا بدین وسیله از عهده ادب عربی به نیکی برآیند و در دبیری و نویسندگی به شغل های حکومتی دست یابند که این سمت دبیری در حد وزارت بود؛ سمتی که جنبه عملی وزارت بود و تأثیر بزرگی در حیات ادب عربی و تاریخ ادبیات عرب داشت. از این رو، مطالعات ادبی مهم به مقام کاتبان و دبیران اختصاص دارد و از قدیم گفته شده که کاتبان دهقانان سخن هستند،^۴ و آن مقدار علوم ادبی نزد کاتبان یافت می شد، نزد دیگران نبود؛ تا جایی که جاحظ گفته است:

«علم شعر را نزد اصمعی جستجو کردم، اما او را چنین یافتم که تنها غریب شعر را به نیکی می داند. به اخفش مراجعه کردم، او را نیز چنین یافتم که در فن اعراب شعر دانش نیکویی دارد. آن گاه به ابو عبیده رو آوردم و او را چنین یافتم که جز آنچه مربوط به اخبار شعر و شاعری و ایام العرب و انساب است، نقل نمی کند و در نهایت چنین شد که به مقصودم دست نیافتم، مگر نزد ادیبان کاتب و نویسندگانی همچون حسن بن وهب و محمد بن عبدالملک زیات.^۵ این چنین، مطالعه زمینه ادبی در قرآن بسیار زود هنگام آغاز شد. روایت به ما خبر می دهد که مردی در لباس دبیران در مجلس فضل بن ربیع از ابو عبیده معمر بن مثنی (د ۲۰۶ق) درباره آیه شریفه «طَلَعَهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيْطَانِ»^۶ سؤال کرد و گفت: وعده و وعید باید در چیزهایی انجام گیرد که معروف و شناخته شده باشد، اما وعید در این آیه نزد عرب شناخته شده نیست. از اینجا بود که ابو عبیده تصمیم گرفت درباره قرآن کتابی تألیف کند

۱. بلاغت در لغت به معنای «شیء بالغ» و «امر بالغ» است؛ یعنی چیز خوب و امر خوب، و از همین جهت است که بلاغت به معنای نیکو بودن کلام و سخن به کار می رود.

گویا پیشینیان در ابتدا به تفاوت میان فصاحت و بلاغت توجه نداشتند؛ همچنان که از استعمال این دو اصطلاح از سوی جاحظ در البیان و التبيين برمی آید و همان گونه که ابو هلال عسکری می گوید.^۱ بنابراین دو اصطلاح فصاحت و بلاغت به یک معنا برمی گردد؛ گرچه ریشه و اصل این دو کلمه متفاوت است؛ زیرا در حقیقت معنای هر دو عبارت از آشکار ساختن معنا و روشن کردن آن است (الإبانه عن المعنى و الإظهار له) با اینکه تفاوت ریشه و اصل لغوی این دو کلمه سبب جداسازی معنای آن دو است، همراه با پیشرفت زمان، اصلاح نظام آموزشی غالب بر این قرار گرفت که اصطلاح فصاحت به عنوان وصفی برای کلمه، کلام و متکلم به کار رود و این فصاحت با بلاغت توأم نیست؛ یعنی کلمه یا کلام فصیح الزاماً بلیغ نیست؛ در حالی که بلاغت به عنوان وصف کلام و متکلم به کار می رود و هرگز کلمه تنها، موصوف به بلاغت نمی شود. همچنین هرگز بلاغت بدون فصاحت نیست. به عبارت دیگر، لازمه بلاغت کلام آن است که فصیح هم باشد.

اما کتاب های متأخر اشاره دارند به امکان یکسان گرفتن این دو کلمه، و من هم اکنون به این دیدگاه مایلیم (وإليها أميل الآن) تا اقسام آن کمتر شود. بنابراین می گوییم: بلاغت کلمه و بلاغت کلام؛ همان طور که می توانیم بگوییم: بلاغت الفاظ و بلاغت معانی، به معنای نیکویی هر یک از اینها.

۲. دانش بلاغت: اسلام برای عرب معجزه ای از سنخ گفتار، یعنی قرآن را آورد که آنان را به تحدی و معارضه دعوت کرد تا مثل آن را بیاورند. بنابراین ایمان عربی همان اعتراف به اعجاز قرآن بود و تسلیم در برابر این تحدی، که اگر انس و جن گرد هم آیند تا مثل این قرآن بیاورند، نمی توانند؛ هر چند یکدیگر را پشتیبانی کنند. با گذر زمان و ورود غیر عربان به دین اسلام، مسلمانان نیازمند آن شدند که به اعجاز قرآن معرفت پیدا کنند و به بحث و مطالعه درباره وجه اعجاز قرآن ناگزیر شدند. از این رو، شناخت بلاغت به مسئله دینی و کلامی تبدیل شد که جهت الهی را در ذهن و عقل متکلمان تبسیت می کرد؛ همان گونه که عمرو بن عبید در قرن دوم هجری می گوید.^۲ از اینجا بود که دانشمندان علم کلام به بحث های بلاغی روی آوردند.

۳. زندگی بر قرآن که کتاب اسلام است، تکیه دارد. بنابراین قرآن منبع تشریح احکام، زیربنای اخلاق و امثال اینهاست. در مسیر استخراج این امور از قرآن، بنیان گذاران مطالعات دینی متعهد شدند که به بحث درباره اسلوب قرآن و راه های فهم آن و پی بردن به

۱. الصناعتين، الآستانه، ۱۳۲۰ق، ص ۷.

۲. البیان و التبيين، ج ۱، التجاریه، ص ۹۰-۹۱.

۳. المفتاح، ط المیمنیه، ص ۱۷۹.

۴. العمده، ج ۲، ط هندی، ص ۸۴-۸۵.

۵. همان، ص ۸۴.

۶. سوره صافات، آیه ۶۵.



که به بحث دربارهٔ این مسئله و نظایر آن بپردازد، آن گاه کتاب مجاز القرآن را نگاشت.^۷

به هر روی، کاتبان تأثیر روشنی از طریق تألیفشان در حیات دانش بلاغت برجای نهادند، از ابن مقفع با دو کتاب ادبی اش گرفته تا قدامه بن جعفر با دو کتاب نقدش، ابن شبت قرشی صاحب کتاب معالم الکتابه و مغانم الاصابه و شهاب حلبی کاتب صاحب کتاب حسن التوسل الی صناعة التوسل و ابن اثیر با کتاب المثل السائرش و قلقشندی با کتاب صبح الأعشى فی صناعة الانشاء. این دانشمندان و جز اینها، به مطالعات بلاغت عربی خدمات بزرگی کردند.

۵. در سایه این عظمت سیاسی و فراوانی مال و نعمت، همه فنون و شاخه‌های علمی پیشرفت، و هنر گفتاری در تحول و نوسازی (تجدید) سهم خودش را ادا کرد و شاعران به اختراع و نوآوری در زمینه شعر روی آوردند.^۸ این تحول و نوسازی بدین صورت بود که شاعران و نقادان ادبی در محاسن کلام و وجوه جمال و زیبایی آن نظر و اندیشه و آن را در نظم و نثر جستجو می کردند تا در اشعار فراوان از آن بهره گیرند. آنان این وجوه زیبایی کلام را بدیع نامیدند، و اموری از این دست نیازمند درس و مطالعه ادبی بود. آن گاه از طریق این مطالعه ادبی محاسن بدیعی کلام را استخراج کردند و برای ضبط آنها تلاش و برای آن عناوینی را وضع کردند. در همین موضوع (محاسن کلام = بدیع) ابن معتر، خلیفه شاعر، کتابش موسوم به البدیع را در سال ۲۷۴ق نگاشت. وی در این کتاب وجوه حسن و جمال کلام را به دو قسم تقسیم کرد:

۱. بدیع؛ ۲. محاسن. وی عنوان بدیع را به پنج باب اختصاص داد که عبارت انداز: استعاره، تجنیس، مطابقه، رد اعجاز کلام علی ما تقدّمها، و مذهب کلامی. او نام گذاری عنوان اخیر به «مذهب کلامی» را به جاحظ نسبت داده و در صفحه ۵۸ کتاب یادآور شده که اختصاص دادن عنوان بدیع به این پنج باب، آزمایشی است؛ هر چند دلیل این اختصاص را بیان نکرده است. سپس در بخش بعد، متعرض محاسن کلام و شعر شده و گفته است: محاسن کلام و شعر زیاد است. آن گاه دوازده نوع از آنها را ذکر کرده است. مباحثی که ابن معتر به عنوان بدیع و محاسن آورده، در هم آمیخته و مخلوط است و امروزه بخشی از آن همچون: الثفات، اعتراض^۹ و تجاهل عارف از مباحث علم معانی، و بخشی دیگر همچون: استعاره، حسن بشیبه و تعریض و کنایه از مباحث علم بیان، و بخش سومی از آن مباحث از علم بدیع (به اصطلاح امروز) به شمار می آید. این مطالعه بلاغی که شعرا و ناقدان ادب عربی آن را آغاز کرده بودند، پی در پی ادامه یافت تا به رشد عظیمی رسید که ما آن را در تاریخ بدیع می بینیم و سرانجام این مطالعات

مباحث مختلفی از بلاغت را دربر می گیرد که تقسیم بعدی (به معانی، بیان، بدیع) علوم آن را در سه بخش توزیع می کند.

۶. در کنار این، برخی از تلاشگران در حوزه ادبی، روایاتی را که گذشتهٔ عرب را به زمان حاضرش متصل می کرد و میراث زبان و ادب عربی باقیمانده را بعد از آنکه عرب یا غیر عرب در آمیخت و زبانشان رو به تباهی گرایید و شخصیت خود را از دست داد- حفظ کردند.

این روایان آن مقدار از متن لغت و احادیث را که توانستند به آن دست پیدا کنند، از بادیه نشینانی که لغت فصیح تر به آنها منتسب است، نقل کردند و به تدوین و مطالعه آنها مشغول شدند. بنابراین این گروه از اصحاب لغت، در باب استعمال الفاظ عربی، ویژگی های اسلوب عربی و همچنین مطالعات بلاغی سخن گفته اند که جاحظ در البیان و التنبیه به آن اشاره کرده است.^{۱۰} وی بعد از نقل این بیت از اشهب بن رمله:

هم ساعد الدهر الذی ینقی به
و ما خیر کف لا تنوء بساعد

می گوید: جمله «هم ساعد الدهر» مثل است و این همان چیزی است که روایان آن را «بدیع» می نامند؛ همچنان که عبدالقاهر جرجانی در دلائل الاعجاز^{۱۱} به چیزی اشاره می کند که ما آن را در کتب لغت می بایم و آن داخل کردن چیزی است که طریق نقل آن تشبیه در استعاره نیست؛ همچنان که ابوبکر بن درید در کتاب الجمهره عمل کرده و بابی گشوده و گفته است «باب الاستعارات».^{۱۲}

بنابراین تو در وادی ادب عربی نهرهای کوچکی می بینی که از زمینه های مختلف سرچشمه می گیرند. زمینه های دینی اعم از کلامی و اصولی، و زمینه های ادبی اعم از حوزه کاتبان، شعرا، و روایان و اهل لغت. آن گاه این نهرهای کوچک همگی در یک نقطه به هم می رسند، و آن شناخت راه های درک کلام نیکو است و اینکه چگونه می توان میان کلام نیکو و سخن ردیء

۷. وفيات الاعیان، ط بولاق، ج ۲، ص ۱۳۸-۱۳۹.

۸. العمده، ابن رشیق، ج ۱، ص ۲۷۵ به بعد.

۹. اعتراض: جمله معترضه آوردن.

۱۰. البیان و التنبیه، ج ۳، ص ۲۴.

۱۱. دلائل الاعجاز، ط التوفی، ص ۲۲۸.

۱۲. این چیزی است که جاحظ می گوید؛ ولی عبدالله بن معتر (مقتول ۲۸۵ق) نزدیک به ربع قرن بعد از جاحظ در صفحه ۵۸ کتاب البدیع اش می گوید: «و اما دانشمندان زبان و شعر قدیم این اسم یعنی بدیع را نمی شناسند و نمی دانند که چیست». اما گویا شواهد سخن جاحظ را تأیید می کند؛ همان گونه که در اشاره عبدالقاهر جرجانی به عمل ابن درید آن را می بینیم.

گذشتگان خود به دو نوع بلاغت پی بردند: اولی را «بلاغت به شیوه عجم و اهل فلسفه» و دومی را «بلاغت به شیوه عرب و بلیغان» نامیدند.^{۱۵}

بلاغت اول غالباً در مناطق شرقی دولت اسلامی گسترش یافت؛ جایی که آمیخته‌ای از فارسی زبانان، ترک زبانان، تاتارها و نظیر اینها اقامت داشتند. از جمله دانشمندان تراز اول این شیوه جارالله زمخشری، ابویعقوب یوسف سکاکی، سعدالدین تفتازانی و جز اینها بودند. شیوه دوم غالباً در مناطق مرکزی دولت اسلامی شیوع داشت؛ یعنی همان بستر و خاستگاه اول زبان عربی و مناطق نزدیک به آن؛ همانند عراق، شام و مصر، و امثال ابن سنان خفاجی صاحب کتاب سر الفصاحه، ابن اثیر، سبکی مصری و دیگران از بزرگان این شیوه دوم اند. هر یک از این دو مدرسه و مکتب، کتاب‌ها و شخصیت‌های خاص خودش را دارد که مجال بحث و مطالعه و پیگیری آن در اختیار پژوهشگر تاریخ بلاغت است. اما در این میان این بلاغت عجم و اهل فلسفه بود که شهرت یافت و همواره نشانه‌های آن آشکار است و امروزه نیز هر گاه کلمه بلاغت اطلاق می‌شود، همین بلاغت به ذهن می‌آید.

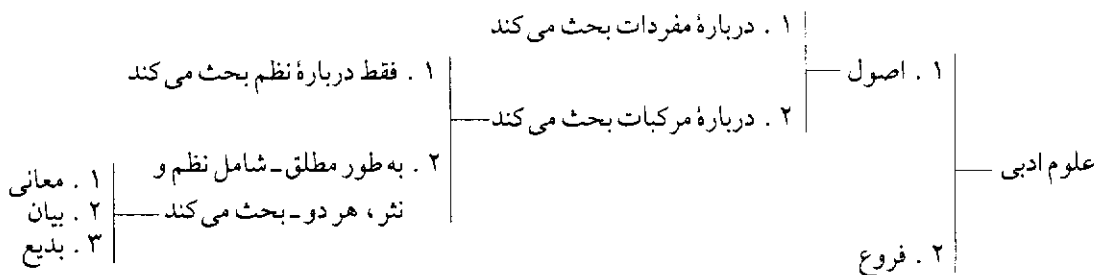
۹. دسته‌بندی علوم ادبی یا علوم زبان عربی افزایش یافت و به دوازده علم رسید که در ترتیب آنها ملاحظه خاصی در نظر گرفته شده است. برای مثال، این علوم به اصول و فروع تقسیم گردیده‌اند و سپس اصول آن به دو قسم تقسیم شده است: ۱. علوم که درباره مفردات بحث می‌کند؛ ۲. علوم که درباره مرکبات بحث می‌کند. قسم اخیر باز به دو قسم تقسیم شده است: ۱. علوم که فقط درباره مرکبات موزون (نظم) بحث می‌کند؛ ۲. علوم که درباره مرکبات به طور مطلق اعم از نظم و نثر بحث می‌کند. آن‌گاه همه علوم که امروزه جزء علوم بلاغت به شمار می‌آید و تلاش‌های بلاغت عجم و اهل فلسفه نزد آن متوقف مانده یعنی سه علم معانی، بیان، و به دنبال آن دو، بدیع، تحت همین قسم قرار می‌گیرد.

تفاوت گذاشت، و یا چگونه می‌توان بر ساخت کلام نیکو و از قبیل قصیده‌ای نیکو یا نثری مرسل قدرت پیدا کرد. این همان مطالعه بلاغی است که مورخ دقیق تاریخ بلاغت، عناصر مختلف را در زمینه پیدایش و تحول تدریجی آن روشن می‌کند و آن را به طور واضح در ابواب و مسائلیش جدا می‌سازد.

۷. به تدریج مطالعات در حوزه‌های مختلف از یکدیگر متمایز می‌شود و استقرار می‌یابد و هر مجموعه‌ای برای قواعدش نام خاصی برمی‌گیرد و علوم با مجموعه‌های مختلفی ترکیب می‌شود. در این میان علوم عربی یا علوم ادبی در آغاز هشت علم^{۱۳} شمرده می‌شوند که عبارت‌اند از: نحو، لغت، تصریف، عروض، قوافی، اخبار عرب، انساب عرب و هشتمین علم «علم صناعت شعر» است و این علم هشتم نامی است برای مجموعه مطالعات پیشین که شناخت سخن نیکو و چگونگی ساختن آن را یاد می‌داد. این چنین فنون بلاغت در گذشته صنعت شعر نامیده می‌شدند؛ همچنان که گهگاهی آن را نقد شعر یا نقد کلام می‌نامیدند، و بعد از قداما از جمله کتاب‌هایی که در این موضوع تألیف شد، کتاب الصناعین تألیف ابوهلال عسکری و نقد الشعر، تألیف قدامه بن جعفر است^{۱۴} و البته ابوهلال خود کتاب البیان و التبيين جاحظ را بزرگ‌ترین و مشهورترین کتاب تألیف شده در علم بلاغت شمرده است.

از اینجا می‌توانیم تعیین کنیم که چگونه نقد با بلاغت تلاقی کرد و نزد دانشمندان یکی شد؛ در حالی که آنان نقد را جدا نکرده، به بحث خاصی اختصاص ندادند و بر آن نام علم مستقل را نهادند.

۸. این مطالعه بلاغی در حالی سپری شد که روش‌های آن دائماً در حال تغییر و دگرگونی بود و محیط و زمینه کاملاً در آن اثرگذار و از فرهنگ عمومی اسلامی اعم از اصلی و وارداتی سخت متأثر بود، و پیش از این دیدیم که چگونه منشأهای آن نیز مختلف بود و موارد و حوزه‌های مختلف در آن به تلاقی رسیده بودند.



۱۳. طبقات الادباء، ابن الانباری، ط مصر، سال ۱۲۹۴ق، ص ۱۱۷.

۱۴. علی رساله الصبيان فی البیان، انبانی، ط بولاق، ص ۳.

۱۵. حسن المحاضرة، سیوطی، ط مصر، ۱۳۲۱ق، ج ۱، ص ۱۵۷.

و این زیادی به جهت نکته و فایده‌ای است و یا زاید نیست. برای این بحث نیز «باب ایجاز، اطناب و مساوات» را اختصاص دادند. به همین شیوه، علت انحصار و اختصاص علم بیان به مباحث: تشبیه، مجاز، استعاره و کنایه، و علت انحصار و اختصاص علم بدیع به دو بخش آرایه‌ها و محسنات معنوی و آرایه‌ها و محسنات لفظی را شرح دادند.

هدف آنان از این حصر، ارائه تصویری است از سلطه مطالعه آن بلاغتی که از گرایش‌های فلسفی و کلامی و منطقی نشئت گرفته و بسیاری از مباحث بی‌ارتباط با اغراض ادبی از بلاغت را در لابه‌لای آن گنجانیده و دایره هنری بلاغت را تنگ کرده است و افزون بر این، آن چنان جمود و خشکی بر سر بلاغت ریخته که آن را از اینکه تأثیری ادبی بر احساس و ذوق پژوهشگر باقی گذارد، ناتوان ساخته است و بیشه بلاغت را به مسئله دینی که همان مسئله اعجاز باشد، محدود کرده است؛ چنان که حتی به این تعریف از بلاغت منجر شده: علمی که با آن می‌توان به شناخت احوال اعجاز قرآن دست یافت: «علم یمكن مع الوقوف علی معرفة احوال الاعجاز». ^{۱۶} از این رو، متنی موجز و منقبض برای بلاغت برگزیده می‌شد که شرح و حاشیه باید آن را توضیح می‌داد و به دنبال آن تقریرهایی نوشته می‌شد که در آنها به مناقشات لفظی‌ای که مرتبط با علوم مختلف بود، پرداخته می‌شد و هر چه عمق و اشتغال به آنها در نظر با حثینش بیشتر می‌گردید، از ادب و ذوق و احساس و نظیر اینها فاصله می‌گرفت.

بلاغت در روزگار ما

بدون تردید در شرق به ویژه در مصر جنبش نوگرایانه‌ای وجود دارد که برخی از این جنبش‌ها موفق بوده و به بلوغ رسیده‌اند و برخی دیگر بی‌ثبات و غیر هدفمند، و ما بدون آنکه به تفصیل از نوگرایی مندرج در آن در حوزه حیات ادبی سخن بگوییم و با دوری از هرگونه کوشش تباه‌کننده و اختلاف برانگیز درباره این تلاش‌ها، می‌گوییم:

امروزه نواندیشی ادبی دو غرض نزدیک و دور را نشانه رفته است: اما غرض نزدیک آن، همان آسان‌سازی مطالعه مواد دروس ادبی و صرفه‌جویی در تلاش و زمانی است که در راه تحصیل آن هزینه می‌شود، همراه با پژوهشی مطلوب و کاربردی از بلاغت؛ به گونه‌ای که هر پژوهشگر علاقه‌مند به بلاغت بتواند در زمان مناسبی به آن دست یابد و با تلاش اندکی بتواند لغت و زبان را در زندگی‌اش به کار گیرد؛ به گونه‌ای که مطلوبیت لغت و امدار آن است.

۱۶. الطراز، یحیی العلوی، ط مصر، ج ۳، ص ۱۳.

در این مرحله پافشاری می‌شود بر جدا کردن میان فصاحت و بلاغت به همان شیوه‌ای که در آغاز به آن اشاره کردم و تعریف بلاغت چنین مشهور می‌شود: بلاغت عبارت است از مطابقت کلام با مقتضای حال همراه با فصاحتش. آنان دلیل انحصار مطالعات بلاغی در این سه علم را بر شیوه منطقی‌شان مبتنی می‌سازند، به این صورت مرجع بلاغت در کلام به دو امر است: ۱. احتراز از خطا در بیان معنای مراد؛ ۲. تشخیص کلام فصیح از کلام غیر فصیح امر دوم یعنی تشخیص کلام فصیح، بخشی از آن در علم لغت و بخشی از آن در علم صرف و بخش دیگر در علم نحو روشن و شناخته می‌شود. همچنین بخشی از تشخیص کلام فصیح با حواس درک می‌شود، اما بخشی دیگر از آن با حواس درک نمی‌شود؛ مانند تعقید معنوی که با هیچ یک از علوم پیش گفته و نیز با حواس شناخته نمی‌شود.

بنابراین دو چیز باقی می‌ماند که ما را به علمی که عهده دار بحث درباره آنها شود، نیازمند می‌سازد. این دو عبارت‌اند از: ۱. احتراز از خطا در بیان معنای مقصود؛ ۲. احتراز از تعقید معنوی. به دنبال این امر، دو علم جدید را به کار گرفتند: یکی علم معانی که با آن از خطای در بیان معنای مقصود مصون می‌مانند؛ یعنی به وسیله آن مطابقت کلام با مقتضای حال شناخته می‌شد، و دیگری علم بیان که به وسیله آن از تعقید معنوی دوری می‌کنند. به عبارت دیگر، به وسیله آن شناخته می‌شد که چگونه معنای واحد در قالب ترکیب‌هایی از نظر وضوح و روشنی مختلف بودند، بیان و ایراد شود. آن‌گاه برای شناخت توابع بلاغت، علم دیگری نیازمند شدند و علم بدیع را که به وسیله آن وجوه آرایش و زیباسازی کلام شناخته می‌شود. بعد از آن که مطابقت با مقتضای حال و روشنی دلالت در آن مراعات شده بود. برای آن قرار دادند و به همین شیوه منطقی مباحث علوم بلاغت را محدود کردند.

درباره علم معانی گفتند که آن در هشت باب منحصر و محدود می‌شود؛ زیرا: کلام یا خبر است یا انشاء و جمله خبری ناگزیر دارای سه رکن مسندالیه، مسند و اسناد است. آن‌گاه برای این بخش، سه باب: «باب احوال اسناد خبری»، «باب احوال مسندالیه» و «باب احوال مسند» را باز کردند. سپس آنجا که مسند جمله فعل یا شبه فعل باشد، گاه برای آن متعلقاتی ذکر می‌شود. برای تأمین این منظور «باب متعلقات فعل» را گشودند و چون اسناد و رابطه میان مسندالیه و مسند در جمله، یا به طریق قصر و حصر است و یا به شیوه غیر حصر، «باب قصر» را باز کردند. برای انشای نیز باب مستقلی اختصاص دادند. هر جمله با جمله دیگر هم، یا به صورت عطف (با واو) می‌آید و یا بدون عطف که بدین منظور نیز «باب الفصل و الوصل» را گشودند. کلام بلیغ نیز یا زاید بر اصل و معنای مراد است

اهل فلسفه - مخالفت ورزد، قواعد جدیدی بر آنها بیفزاید تا بدین سان بلاغت را به حیات و زندگی خود مرتبط کنیم و به آن امکان تأثیرگذاری شایسته بخشیم. هنگامی که این کامل شود، تسهیل درس بلاغت کاری ساده و تحقق بخشیدن به آن آسان خواهد بود و در آن هنگام قادر خواهیم بود تا هر قدر کتاب می خواهیم، تألیف کنیم و به موضوعات مختلف پردازیم و آن گونه که می خواهیم، به مسائل دست یابیم. این همه، بعد از آن است که بتوانیم بر اصول و قواعد بزرگ بلاغت سلطه پیدا کنیم. با وجود این، هنگامی که من برای رسیدن به آن تلاش می کنم، ابتدا از همه آثار قدیم که می توان بهره گرفت، سود می برم و از شتاب زندگی که موجب تباهی زحمت و فرصت سوزی می شود و بدون ضرورت و فایده انرژی را هدر می دهد، خود را دور نگه می دارم. مایلیم برای پیروی از این طرح، مقدمتاً جایگاه میراث کهن نسبت به این تحول و تغییر را بیان کنم:

۱. از این حیث که بلاغت به حیات ادبی گره خورده و آن را به صورت مطالعه ای پرفایده و کاربردی درآورده است، کفایت می کند که دیدگاه قدما را اخذ کنیم؛ آنجا که ابو هلال عسکری می گوید: صاحب عربیت با استفاده از علم بلاغت می تواند میان کلام خوب و کلام بد فرق بگذارد و لفظ شیوارا از نازیبا تشخیص دهد؛ همچنان که از طریق این علم می تواند قصیده ای بسازد و مقاله ای انشا کند. بلاغت بدین شیوه نیاز حیات ادبی را تأمین و استوار می سازد و از هر آنچه در این حیات ادبی نافع باشد، سود می برد و به فنون بیانی و گفتاری رایج خدمت می کند.

۲. از این حیث که بلاغت را در مطالعات تابع منهج ادبی هنری سازیم، کافی است که شیوه های مکتب ادبی اولیه و آثار و کتاب های آن را احیا کنیم و با استفاده از این آثار درباره هر چه که در مطالعه اسلوب های تجربی و شیوه های جدید ظهور می یابد، به داوری پردازیم و در این مسیر، شیوه مطالعاتی اهل فلسفه و عجم را کاملاً کنار گذاریم.

در زمینه تغییراتی که در ورای اینها دنبال می کنیم، از هر چیزی که درباره عدم رشد و کمال بلاغت بیان کردند، بهره می گیریم تا به امور زیر برسیم:

یکم: قدما این بلاغت را در بخش مرکبات علوم ادبی قرار دادند و آن را صرفاً به مطالعه جمله و اجزای آن محدود ساختند. در میان مباحث مختلف بلاغت، چیزی بیش از این مشاهده نمی کنی. البته مقدمه ای عام و کلی نیز درباره فصاحت و بلاغت برای آن قرار دادند و در آن اندکی درباره فصاحت کلمه مفرد و ... سخن گفتند؛ در حالی که در ورای معنای جزئی موجود در یک جمله، فقرات (بندهای) نثر و قطعه های نظم وجود دارد که از جمله های متعدد و معانی جزئی مختلف و متنوع تألیف شده اند و به علاوه، قصیده، مقاله، نامه و خطبه نیز محصول کامل ادبی به شمار می روند و لازم

این غرض با به کارگیری روشی مناسب، کتابی منظم و معلمی شایسته محقق می شود و گرچه مستلزم تحولی در ترتیب مسائل این سه علم است، دست کم شیوه برخورداری از این علوم و عرضه آنها باید تغییر کند. به هر حال، این مسئله امری دست یافتنی است، هنگامی که با صدق نیست در طلب آن برآیم.

اما غرض دور و هدف بلند از نوسازی در علوم ادبی و عربی آن است که مطالعات ادبی یکی از مواد تحول و احیای اجتماعی که با عواطف و احساسات مردم مرتبط است، در نظر گرفته بشود و کرامت شخصیت امت اسلامی را در نظر گیرد و با نیازهای هنری نوگرایانه آنها همراهی کند؛ چنان که برای نمونه در مصر زبان به سان زندگی در شکل های مختلفش جاری است و ابزاری است برای تفاهم پسندیده و درک مشترک در خانه، کارگاه، جامعه، نمایشگاه، بازار، باشگاه و سایر مراکز. چنین نیست که مردم با زبانی زندگی کنند، اما زبان دیگری را فراگیرند، و این گونه نیست که با زبانی بیندیشند، ولی اندیشه های خود را با زبان دیگری بنویسند، و این چنین نیست که با زبانی معامله کنند و با زبان دیگر شعر بسرایند و نثر بگویند، و نمایش اجرا کنند و خطبه بخوانند، و هرگز زبان عاملی برای تحمیل نظام از طبقات اجتماعی بر مردم نیست تا در زمینه زبان مورد تفاهم، فاصله زیادی میان خواص و عوام جامعه ایجاد کند.

این غرض علوم بلاغت تحقق نخواهد یافت، مگر با تغییر و تحولی که ممکن است در اصول و بنیان های بعید بلاغت پدید آید و عزم و تلاش زیادی برای آن صورت گیرد تا منجر شود به اینکه زبان عرصه ای از کیان جامعه و جنبه ای از وجود عملی آن گردد و در هیچ حالی از زبان جامعه جدا نشود، مگر به مقداری که زیبایی و آراستگی هنری و دستاورد ادبی آن را ضروری بدانند. این خواسته در جنبه های مختلف علوم عربی پر مشقت و دشوار است، اما در مورد بلاغت و مطالعات آن با دشواری کمتری روبه رو است؛ به دلیل آنکه بلاغت در ذاتش از انعطاف پذیری برخوردار است و در روشش قابلیت اعتماد بر احساس و وجدان دارد و مباحث آن با هنر و جمال مرتبط است؛ هر چند که گرایش های نادرست و شیوه های ناپایدار هنر و جمال را در بلاغت پنهان کرده است. سپس در کنار این همه، امر دیگری است که مانع از اختلاف می شود و کشمکش میان استادگان و رونندگان را کنار می گذارد و آن این است که به تصریح قدما، بلاغت از جمله علمی است که مطالعات درباره آن هنوز به بلوغ نرسیده است.

حال که امر چنین است، من معتقدم که مستقیماً به سراغ محقق ساختن غرض بعید در نواندیشی بلاغت عربی برویم؛ نواندیشی ای که اصول و بنیان های بلاغت را تغییر دهد؛ برخی از اصول و قواعد را کنار گذارد و برخی دیگر را جایگزین کند، با مقررات و مسلمات بزرگ تر - به ویژه مقررات موجود در بلاغت



است که همه این موارد از منظر ادبی مورد توجه و دقت قرار گیرند. همچنین درباره خود کلمه به تنهایی نیز این مقدار اندک مطالعه بلاغی که گذشتگان به آن روی آوردند، کافی نیست.

بنابراین ما بحث بلاغی کامل و جامع را از لفظ مفرد آغاز می‌کنیم، آن هم نه تنها در محدود جمله، بلکه آن را به فقره و بالاتر از آن به تمام یک محصول ادبی به طور کامل می‌کشانیم و در آن از اسلوب، اختلاف اسلوب‌ها، علت تفاوت آنها و مزایای هر یک بحث می‌کنیم و نگاهی جامع و کامل به کل اثر ادبی خواهیم افکند.

دوم: قدما بحث بلاغی خود درباره الفاظ را به همین مقدار محدود کردند که درباره نقش معنای آن واژه در یک جمله یا نهایت در چند جمله متصل و مرتبط از نظر معنا سخن گفتند و از این فراتر نرفتند. برای مثال، در علم معانی، احوال لفظ عربی از جهت مطابقتش با مقتضای حال مورد بحث است و در علم بیان بحث می‌شود که چگونه معنای واحدی در قالب ترکیب‌ها و عبارات مختلف ایراد شود. آن معنای واحد نیز، یا تشبیه است یا مجاز یا استعاره و یا کنایه، و جز این بحثی نمی‌شود. همچنین در این علوم اصلاً معانی ادبی و اغراض هنری که روح هنرگفتاری و بیانی و مظهر عظمت ادیب و اثر فرهنگ و شخصیت او است، اصلاً مطالعه نمی‌شود.

از این رو، لازم است که بعد از بحث از الفاظ، معانی را به طور مستقل، هم معانی مفرد و هم معانی جمله‌ها و همه معانی فقرات و بندها را به بحث بگذاریم و به پژوهشگر بیاموزیم که چگونه این معانی را ایجاد کند، چگونه آنها را تصحیح کند، چگونه آنها را به یکدیگر ربط دهد و چگونه آن را عرضه کند و نظیر اینها.

سوم: آن گاه که بحث بلاغی گسترش پیدا کرد و همگام با الفاظ، معانی جزئی و کلی را نیز دربرگرفت و همراه با جمله شامل لفظ تنها هم شد و سپس از این دو حد هم گذشت و شامل فقرات و قطعه‌های ادبی و اسلوب‌های مختلف نیز شد، در این صورت است که تقسیم کهن برای بلاغت که آن را در سه علم معانی، بیان و بدیع جای داده بود، بی اساس می‌نماید و این تقسیم ما را به طور کامل بی نیاز نمی‌کند و لازم خواهد بود که آن تقسیم بر اساس دیگر شکل گیرد؛ مثل اینکه واژه بلاغت را انحصاراً به عنوان وصف جمال و زیبایی کلمه و کلام به کار بریم و واژه فصاحت را کنار بگذاریم و مطالعات خود را به دو بخش: ۱. بلاغت الفاظ، ۲. بلاغت معانی، تقسیم کنیم، آن گاه در بخش بلاغت الفاظ، درباره الفاظ از این جهت که صداهایی دارای آهنگ اند، بحث کنیم و بعد درباره الفاظ از این جهت که مفهوم معنایند و بر معانی دلالت می‌کنند، بحث کنیم و این دو بحث را در سه محور شکل دهیم:

۱. محور الفاظ به تنهایی؛ ۲. محور جمله و فقره و بند؛ ۳. محور قطعه. بخش معانی را نیز به اقسام مناسبی تقسیم کنیم و این تقسیمات را ادامه دهیم تا این مطالعه تمام شاخه‌ها و فنون گفتاری ادبی اعم از نظم و نثر و نیز مبانی هر فن و زیبایی آن را دربرگیرد و با

پشت سر گذاشتن فنون قدیمی همچون: مقامه، رساله و خطبه، به فنون جدید همچون: مقاله و قصه با انواع مختلفش وارد شویم.

هنگامی که مقدمات منطقی و استطرادات مختلف فلسفی که بلاغت عجم و اهل فلسفه آن را گرد آورده، کنار بنهیم، به جای آن مقدمات جدیدی را به بلاغت می‌افزاییم که برای مطالعات هنری مبتنی بر احساس زیبایی‌شناسی و بیان آن لازم است؛ مطالعاتی که به حیات پیوند می‌خورد، از عواطف و احساسات مردم و راز دل آنها سخن می‌گوید، آرمان‌ها و آرزوهای جمعی را به ظهور می‌رساند، پیروزی آنها را نغمه سرایی می‌کند و به خواسته‌های آنها نیرو می‌بخشد؛ همان گونه که این شأن هنر صحیح در زندگی جدی و حقیقی است.

بدین ترتیب، مقدمه‌ای هنری به بلاغت می‌افزاییم که در آن پژوهشگر را با معنای هنر، طبیعت آن، پدایش و پیشینه آن، غرض و غایت و اقسام آن آشنا می‌کنیم و در همه این موارد دنبال کردن بیان هنرگفتاری به طور ویژه و جهت همت ماست. به این بلاغت مقدمه‌ای روان‌شناسانه ضمیمه می‌کنیم و مادامی که شأن هنر ادبی همان چیزهایی است که پیشتر آوردیم و مادامی که بخواییم بلاغت را به زندگی پیوند دهیم، این مقدمه را نیز ناگزیر باید اضافه کنیم تا از این طریق پژوهشگر را با قوای انسانی مؤثر در حیات ادبی اش همچون: وجدان، احساس و قوه خیال آشنا سازیم و در جنبه‌ها و زمینه‌هایی که قدما در زیر عنوان «مقتضای حال» آن را به اجمال بیان کرده‌اند و بخشی از آن را در مبحث اسباب و عوامل حذف و ذکر، و تقدیم و تأخیر، و جنبه‌های روانی محض آورده‌اند، درک آنها را بالا ببریم؛ همچنان که آن مقدمه روان‌شناسانه، به مطالعه اصول عواطف و احساسات انسانی که مواد معانی ادبی و موضع هنرهای گفتاری و بیان، اعم از نظم و نثر به شمار می‌آید نیز می‌پردازد. خلاصه آنکه این مقدمه جهان ادبیات و همه هنرهاست.

این است اجمالی از نشانه‌های نواندیشی بلاغت و بخشی از اهدافی که من به خاطر آن در سپاه دانشکده ادبیات دانشگاه فؤاد اول به جهاد برخاستم و اگر خدا مجالی به عمر دهد، کتاب فن القول نیز کامل خواهد شد تا نمونه‌ای آغازین برای مطالعات بلاغی مبتنی بر همان اصولی که گفتم، باشد و بدین سان همه تلاش‌های پیوسته در نهضت ادبی مصر و شرق اسلامی در به کمال رساندن آن، یکدیگر را یاری رسانند.

در این مقاله، علاوه بر آنچه ذکر شد، از منابع زیر هم بهره گرفته ایم:

۱. مجموعه سخنرانی‌هایی در دانشکده ادبیات، «من تاریخ البلاغه»، الخولی؛
۲. مجله دانشکده ادبیات، «البلاغه و علم النفس»، الخولی، ۱۹۳۴؛
۳. نشریه دانشگاه مصر، «البلاغه العربیه و اثر الفلسفة فیها»، الخولی، ۱۹۳۱.